

چارلی چاپلین در رباینده صحنه

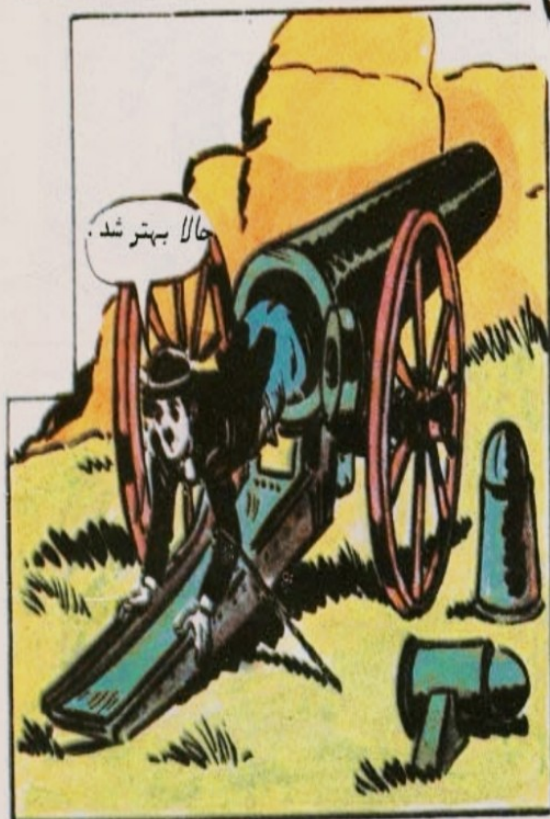


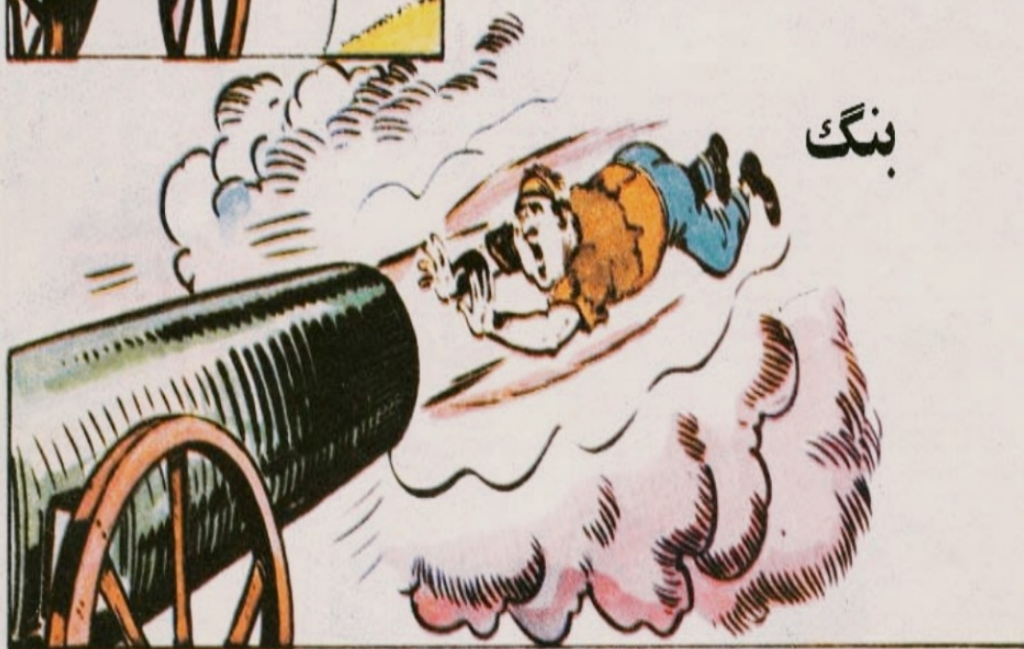






برو توی لوله توپ
همانجا منتظرم بمان





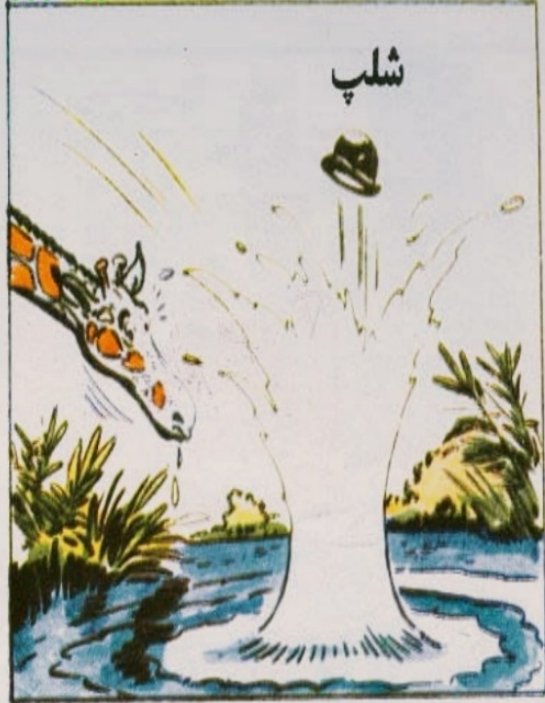
چارلی چاپلین در يك مسافرت خیلی خوب





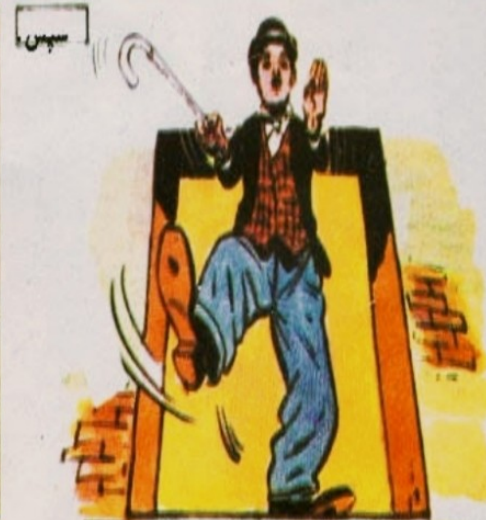








چارلی چاپلین در راه رفتن توی خواب











زیرنگ!



چارلی چاپلین در کلاس درهم برهم



چارلی در حال چرت زدن
سه تا تخم مرغی که قرض
کرده بود از پهلوی مدرسه
می‌گذشت که آقای تانم
معلم / با زنگی که در
دستش بود یک ضربه زد.

اوه!



لحظه ای بعد.

انگار من
خوابیده بودم

او یکی از تخم مرغهای

من را شکست و ضمناً پاکت

تخم مرغها را هم پاره کردم

حالا دو عدد تخم

مرغ باقی مانده را

با زنگ او حمل

می‌کنم.



آقای تانم یک دفعه از جایش

پرید چون چارلی بهش یک

اردنگی زد و در نتیجه زنگی

در دستش بود افتاد.



سپس مدیر مدرسه سر رسید.



حالا وقتش است که

زنگ مدرسه را بزنیم

آقای تانم شما خسته

بنظر می‌رسید به‌همراه

من زنگ را بزنم.



هوم! نفهمیدم توانجا چکار می کنی نکنند خیال می کنی سوار روی روبرویر شده ای.





وقتی که مدیر و آقای معلم وارد شدند همه ساکت شدند.



بزودی به بهانه چارلی عمل شد.



چه کسی ترا توی این وضع در هم بر
هم انداخت من بیشتر از این
نمی توانم کتابها را چسب بزنم.



معنی این کار
ها چیه ؟

من می توانم از شر این
چسبها خلاص شوم ، ولی
دارم سعی می کنم .



حالا که همه کتابهای شما
پاره شده و از دست رفته است
من تصمیم گرفته ام مدرسه
را تعطیل کنم .
پسر کوچولوهای شیطان
کم کم جمع شدند و به
حرفهای محبت آمیز مدیرشان
گوش کردند .



ما هیچ کتابی
نداریم .

اون احمق عوض
تعمیر کردن همه
کتابها را پاره
کرد .



چارلی پیر را تشویق
کنید چون باعث شد
که ما تعطیل بشویم

من این کار را
کردم ؟ یاور
نمی کنم .



من بیچاره هرگز بچه
ها را درک نمی کنم .

هورا ، هورا ، هورا .



پایان .

چارلی چاپلین فروشنده فوق العاده



اما چارلی وقتی می‌خواست طرز کار آنرا نشان بدهد.



چارلی به این زودی‌ها دست بر دار نبود.





یک دفعه چارلی به یاد موضوعی افتاد.





چارلی چاپلین در دفاع از خویشتن













چارلی چاپلین در پرورش اندام



این یکی باید بنا براین
آسون باشه.



این چیزست که تو بهش
احتیاج داری تا بکشی
بپری روی خرک



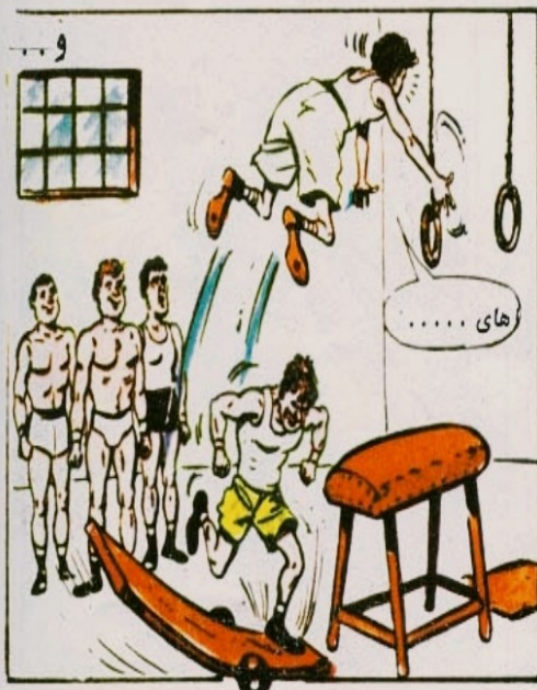
وای! پام! آخ حالا زود
برو روی خرک احمق



هاها، فکر می کنی
بتونی بپری روی
خرک بیچاره؟

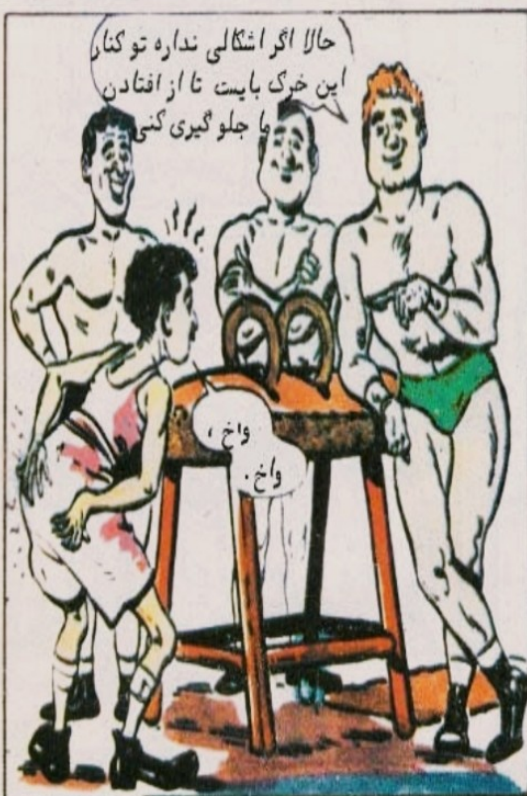


های.....



حالا بهش نشون می دم.









چارلی چاپلین در مزرعه

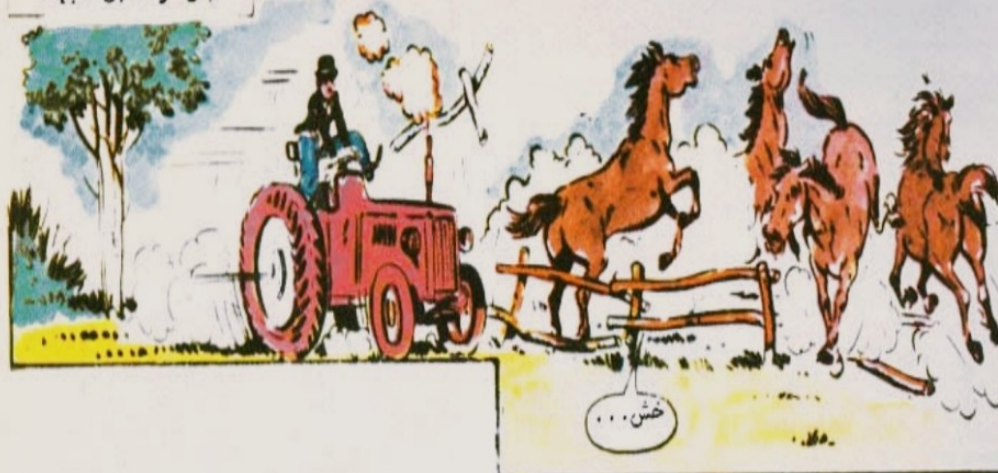








سپس در استیل اسپها



و بالا خوه....

بامب!



بنا براین

خوب، خوب امروز
بهترین روزی بود که من
در مزرعه کار کردم!
ها ها ها...



چارلی چاپلین در یک شغل متفرقه

چارلی دنبال کار می‌گشت تا اینکه در منزل یک خانم و آقای ثروتمند استخدام شد.

خوب آقا شما باید با تمیز کردن پنجره‌ها کارتان را شروع کنید، من بعداً "سری بشما می‌زنم".



بله خانم.



بنا براین

آها، نردبانها اینجا هستند.



اما...

الآن نردبان را بلند می‌کنم و...

حالا از اولش هم بهتر شد، حالا باید بسراغ پنجره‌ها بروم.



فقط یک تصادف کوچولو بود، عیبی نداره اینجا چسب هم هست.







